

تحلیلی بر تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری بیجن تاریخ صفوی خوان

محسن بهرام‌نژاد*

چکیده

بیجن تاریخ‌نگاری است که با نگاشتن زندگی سیاسی و نظامی رستم‌خان گرجی در میان مورخان صفوی به شهرت رسید. او شاید از نقالانی بوده است که بعدها به تاریخ‌نگاری حرفه‌ای روی آورد. پژوهش حاضر به بررسی این پرسش می‌پردازد که بیجن در پردازش تاریخ‌نگارانه شخصیت رستم‌خان چگونه می‌اندیشید و در تشریح و تبیین آن از چه روش‌هایی کمک گرفت؟

بررسی حاضر نشان می‌دهد که بیجن نواندیشانه به تاریخ نمی‌نگرد، بلکه متأثر از سنت و میراث اسلامی، ایرانی - صفوی، می‌کوشد تا با حفظ مبانی تاریخ‌نگاری سنتی که بر اصل دین، عبرت، تقدیر و اخلاق استوار است، نظام فکری خودش را در مسیر بسط نگاه قهرمان‌گرایانه نظامی هدایت و سامان دهد و با الهام از سبک ادبی رایج، با التقاطی از روش‌های روایی، نقلی و انتقادی از قهرمانی‌های رستم‌خان در برابر دشمنانش جانبداری کند، و به کنجکاوی‌هایی که روح زمانه‌اش جستجو می‌کرد به درستی و واقع‌بینانه پاسخ دهد.

کلیدواژه‌ها: بیجن تاریخ‌صفوی‌خوان، تاریخ رستم‌خان سپهسالار، صفویه، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۸

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام‌خمینی (عج) / bahramnejad1345@yahoo.com

۱. مقدمه

نگارش سرگذشت شخصیت‌های علمی، دینی، سیاسی، ادبی و هنری در فرهنگ اسلامی - ایرانی سابقه دیرینه‌ای دارد. نوشته‌هایی از این دست سهم زیادی در تاریخ‌نگاری دوران اسلامی داشته‌اند (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۲۱) و اغلب نیز به طبقات و تذکره شهرت دارند اگرچه به همه ابعاد زندگی آن دسته از رجال نمی‌پردازند. با این حال، در فهم جنبه‌های گوناگون شخصیتی آنان و شرایط تاریخی زمانشان، نقش مهمی دارند (ملائی توانی، ۱۳۸۸: ۱۴۵). این دسته متون با حفظ ساختارهای علمی و روشی خود، از تأثیرات گفتمان‌های مسلط فکری و سیاسی در هر زمانه‌ای مصون نبوده و هم‌سو با آنان تکامل یافته‌اند. یکی از مصادیق تاریخی آن دوران صفوی است که با تشکیل دولتی تمرکزگرا با محوریت شاه، و تسلط رسمی مذهب شیعه امامی، راه را برای زندگی‌نامه‌نویسان هموار ساخت تا با رویکرد تازه‌ای به جایگاه رجال زمانه خود از طبقات مختلف اجتماعی و نگارش زندگی‌نامه اجتماعی و فرهنگی آنان اهتمام ورزند. یکی از نمونه‌هایی که از دوران صفوی باقی مانده تاریخ رستم‌خان سپهسالار گرجی است که موضوع آن زندگی سیاسی و نظامی رستم‌خان، یکی از غلامان گرجی شاه‌عباس اول است که در عهد شاه‌صفی به مقام سپهسالاری رسید و در سال‌های حیاتش نقش مهمی در جنگ‌های ایران و عثمانی ایفا کرد. بیجن تاریخ‌صفتی‌خوان مؤلف این کتاب که احتمالاً تبار گرجی داشته (نک. بهرام‌نژاد، ۱۴۰۱: شانزده) با الهام از فرهنگ تاریخ‌نگاری عصر صفوی با نوشتن این کتاب، بعد از تقریباً هشتاد سال که از نخستین اثر سرگذشت‌نگاران با محوریت غلامی چرکسی اثر محمدطاهر بسطامی می‌گذشت^۱، شرح حال نویسی را جانی تازه بخشید.

پژوهش حاضر به دنبال پاسخ این پرسش است که بیجن نسبت به تاریخ و سرگذشت‌نامه‌نویسی چگونه می‌نگریست و چه روشی را برای بیان آن برگزید؟ نتیجه بررسی نگارنده مؤید این فرضیه است که بیجن نگاهی کاملاً نخبه‌گرایانه دارد و در گزینش و شرح و بسط رویدادها کوشش کرده است که محوریت یک شخصیت نظامی را در ساختار قدرت سیاسی عصر صفوی برجسته سازد و در تشریح و تبیین آن، ویژگی‌های سبکی رایج زمانه‌اش را به کار ببندد. تا کنون مقاله‌ای به زبان

۱. اشاره است به کتاب فتوحات فریدونیه اثر محمدطاهر بسطامی که موضوع آن شرح حال سیاسی و نظامی فریدون‌خان از غلامان چرکسی و از سرداران بزرگ شاه‌عباس اول است.

فارسی در باره نگاه و روش کار بیجن انتشار نیافته است، اما در میان پژوهش‌های غیرفارسی دو اثر در این زمینه قابل ملاحظه است. نخست مقاله‌ای است از جیورجو روتا با عنوان "Three Little-Known Persian Sources of Seventeenth Century" که در مجله مطالعات ایران‌شناسی منتشر شده است (Rota, 1998: 159-176). این مقاله بیشتر به معرفی و مقایسه سه نسخه خطی، یعنی تاریخ شاه‌صفی از ابوالمفاخر تفرشی، تاریخ شاه‌صفی از میر محمدحسین تفرشی، و تاریخ رستم‌خان اثر بیجن می‌پردازد. دومین پژوهش که اهمیت بیشتری دارد از همان نویسندگان است که در قالب رساله دکتری خود مستقلاً به بررسی محتوای کتاب تاریخ رستم‌خان پرداخته است. این رساله به زبان ایتالیایی است و در انستیتوی مطالعات ایران‌شناسی وین دفاع شده است (Rota, 2009). این اثر تا این زمان به فارسی ترجمه نشده، و لذا در تحقیق حاضر امکان استفاده مستقیم از آن نبود و فقط از مقدمه کوتاه انگلیسی آن بهره گرفته شد.

۲. بیجن به عنوان یک کنشگر فرهنگی

شرح حال قابل ملاحظه‌ای از بیجن در دست نیست؛ فقط از فحوای عبارات او می‌توان حدس زد که احتمالاً تباری گرجی داشته و نسبت به حکومت و خاندان صفوی جانبدارانه می‌نگریسته است. از نظر او «این دولت ابدپیوند را خاصیتی است که هر معتقد اخلاص‌شعار که از روی صافی دل و پیشانی نیاز به خاکروب این آستان اقبال‌طراز ساید از پرتو آفتاب عنایت ملک بی‌انباز نهال آمالش سایه‌گستر گشته، غنچه تمناش در چمن مراد به نسیم سرافرازی شکفتن گیرد، و هریک از مریدان پاک‌طینت و صوفیان صافی‌نیت که در طریق ارادت دودمان ولایت‌نشان جان‌باختن را حیات ابدی پندارد، نشأه دارین دریافته سرخ‌روی دنیا و آخرت می‌گردد» (بیجن، ۱۴۰۱: ۲۴). او در دورانی زندگی می‌کرد که حکومت صفوی بعد از معاهده ذهاب (۱۰۴۹ق) با عثمانی، به صلح نسبتاً پایداری دست یافته بود و شاه‌سلیمان که از مادری گرجی بود بر تخت شاهی تکیه زده و حفظ آرامش سیاسی در کشور را برای سپری کردن اوقاتش با زنان حرم و مجالس عیش و نوش شاهانه بر هر روش دیگر حکومتی ترجیح می‌داد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۵۹-۶۲؛ جملی‌کارری، ۱۳۴۸: ۹۰-۹۱). در این دوران غلامان و خواجهگان بیش از هر زمانی در ساختار قدرت و تشکیلات نظامی نفوذ داشتند و اساساً تصمیمات کشوری و لشکری بدون رأی و تدبیر آنان انجام نمی‌گرفت (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۲۹؛ سانسون، ۱۳۷۷: ۱۱۳-۱۱۴). برآمدن رستم‌خان گرجی به مقام

سپهسالاری، که دومین منصب مهم بعد از وزیر اعظم به‌شمار می‌آمد، موقعیت غلامان گرجی را قوی‌تر ساخته بود. اقدام بیجن به نوشتن سرگذشت تاریخی نیای خود که هم‌نام او و سپهسالار شاه‌عباس و شاه‌صفی بوده است، نمی‌تواند در این تصمیم او بی‌تأثیر بوده باشد.

با استناد به تنها کتابی که از بیجن مانده و حرفه‌ای که او به خود نسبت داده می‌توان گفت که او تنها یک کنشگر فرهنگی بوده است، و ظاهراً از همین راه هم امرار معاش می‌کرده و در چندین جا از کتابش نیز به خود عنوان ناظم و راقم اخبار و یا وقایع‌نگار داده است (مثلاً نک. بیجن، ۱۴۰۱: ۵، ۱۷، ۶۴، ۹۰). گمان می‌رود که عنوان «تاریخ صفوی‌خوان»ی را هم که برای خود برگزیده نه صرفاً از سر صفوی‌دوستی، بلکه بیشتر برای نشان دادن سطح دانش و مهارت خود در تاریخ صفویه بوده است (بهرام‌نژاد، ۱۴۰۱: پانزده). با این حال، محتمل است که گزینش چنین عنوانی بیشتر برای نشان دادن تشخیص خود در مقایسه با تاریخ‌نگاران دیگری بوده است که پیش از وی به نام «بیجن» شهرت داشته‌اند؛ همچون صاحب جهانگشای خاقان که در سده دهم هجری می‌زیست، و مؤلف تاریخ عالم‌آرای شاه‌اسماعیل صفوی که در سال ۱۰۸۶ق اثرش را به پایان رسانده است (آرام، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۹۳).

این احتمال نیز وجود دارد که بیجن با توجه به شغلی که برای خود قائل بوده، با حرفه قصه خوانی و نقلی رایج در عهد صفوی بیگانه نبوده است. چنان‌که در آن دوران نقلی و شاهنامه‌خوانی به یک امر فرهنگی و نیز راهی برای تبلیغ و ترویج مذهب شیعه و گسترش صفوی‌دوستی در میان توده‌های مردم تبدیل شده بود (نجاری و قوام، ۱۳۹۶: ۱۳۱)، به نظر می‌رسد بیجن تحت‌تأثیر همین شرایط حرفه تاریخ‌خوانی را برگزیده و قبول پیشنهاد سپهسالار شاه‌سلیمان برای نوشتن زندگی قهرمانانه رستم‌خان گرجی می‌تواند مبین شهرت و اعتبار بیجن در این حرفه فرهنگی بوده باشد. او در زمانه‌ای می‌زیست که توجه به شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی و نگارش آن به روش داستانی و یا ترکیبی از شیوه تاریخ‌نگارانه و نقلانه امری رایج بود، و هم‌زمان با وی، تک‌نگاری‌هایی همچون عالم‌آرای شاه‌طهماسب از مؤلفی ناشناخته، و یا تاریخ صفویان از میرملایم بیگ (ثواقب، ۱۳۸۰: ۱۱۵-۱۱۷) با همان سبک و سیاق نوشته شد.

از عبارات کتاب چنین برمی‌آید که او انسانی مؤمن و دین‌مدار بوده و بر مذهب تشیع عمل می‌کرده است. نشانه‌های متعددی در کتاب در قالب ستایش خداوند، و مدح پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) وجود دارد که بر تقید وی به شریعت و مذهب گواهی می‌دهد (بیجن، ۱۴۰۱: ۳-۴، ۳۹،

۹۹، ۱۲۲). گرچه اشارات او حاکی از آن است که دانش او در زمینه الهیات و عقاید دینی سطحی است، تحت تأثیر همین مقدار دانش می‌کوشد تا در دفاع از تشیع، مذهب مخالفان و رقیبان جامعه صوفی، همچون مسیحیان و عثمانیان را با کلماتی چون کفار و اوباش و بدگوهر توصیف کند (همان: ۱۰، ۲۶، ۳۶، ۶۲، ۶۸). از سوی دیگر، زندگی بیجن در فضای فرهنگی و سیاسی عصر صوفی سبب شده تا مانند بسیاری دیگر به تصوف متمایل شود. این تمایل در ادبیات تاریخ‌نگارانه او تا حدی مشهود است و نشان می‌دهد که وی شیعه‌مداری و صوفی‌گری‌اش را با صوفی‌دوستی درهم آمیخته است. او در هر جا که مقتضی بوده از خود به خاکسار و درویش یاد می‌کند (مثلاً نک. همان: ۵، ۱۵۶)، و گاه نقادانه رفتار کارگزاران صوفی را با دو تعبیر «صوفی‌گری» و «ناصوفی‌گری» سنجیده است (همان: ۸، ۳۴، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۵۰). از سرنوشت این تاریخ‌نگار صوفی‌مرام صوفی‌دوست تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست.

۳. تاریخ‌نگری در نزد بیجن: اندیشه‌ورزی تجربی در علم تاریخ

نوع تاریخ‌نگری هر مورخ مبین حدود ادراک او از وقایع تاریخی است؛ به تعبیر روشن‌تر، هر مورخ از زاویه دید خود به حوادث می‌نگرد و نوشته او حاصل تصادم و تعامل ذهن وی با واقعه تاریخی است و نه انعکاس عینی آن حوادث (آقاجری و دیگران، ۱۳۸۰: ۷۷، ۹۴؛ نوذری، ۱۳۸۷: ۸۲). از این رو، به نظر می‌رسد که فهم اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه مورخ، مقدم بر هر نوع شناخت دیگری است که در بررسی یک اثر تاریخی اهمیت پیدا می‌کند.

بیجن مورخ نامداری نیست، و تنها اثر بازمانده از او نیز وی را در قامت یک صاحب‌نظر در عرصه تاریخ نشان نمی‌دهد. او هرگز در نوشته خود آشکارا به مباحث نظری و فلسفی تاریخ وارد نشده است، اما می‌توان با توجه به انتخابی که از میان انواع موضوعات تاریخی داشته و نیز کیفیت شرح آنها، تا اندازه‌ای به گونه استنباط تجربی او از دانش تاریخ پی برد. از این رو، موضع نظری او در حوزه علم تاریخ فاقد هر گونه انسجامی است و تنها از ربط و ضبط نشانه‌های پراکنده‌ای که در قلم او مشاهده می‌شود می‌توان به بخشی از فهم تاریخی او پی برد. چنین است که بیجن در هیچ جایی از کتابش «تاریخ» را به‌عنوان یک «علم» معرفی نمی‌کند؛ اما هم‌سو با پیشینیان، تاریخ را به معنای «اخبار» گرفته و مورخ را تنها «ناظم» و «راقم» آن برمی‌شمارد، با این تفاوت که او وظیفه مورخ را نظم‌دهی به همه اتفاقاتی که در حیات انسانی روی داده نمی‌داند و معتقد است مورخ آن

بخش از حوادثی که جزو «جواهر» و «نوادری» اخبار به‌شمار می‌رود تقریر می‌کند و وجه اهمیت آن را هم در این می‌بیند که می‌تواند به شناخت «نفع و ضرر» و «خیر و شر» آن حوادث کمک کند. به تعبیر او، «مقبل بیدار بخت» کسی است که از آن حوادث پند بگیرد و راه درست سعادت دنیوی و اخروی را بیابد (بیجن، ۱۴۰۱: ۵-۷). این نوع دریافت نظری آشکارا نشان می‌دهد که بیجن در نسبت میان تاریخ و انسان متأثر از آموزه‌های عمومی‌ای است که در سرتاسر سنت تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی رایج و غالب بوده و تکرار و تأکید او بر این فقره نیز بر این واقعیت گواهی می‌دهد که تحولات فکری و مذهبی دوران صفوی باعث بروز معرفت تازه‌ای نسبت به چیستی تاریخ در میان مورخان نشده است. البته مفهوم تاریخ تا حدود بسیاری متأثر از مباحث سیاسی و مذهبی جدید صفویان در برداشت ملی نسبتاً نوگرایانه‌ای است که می‌کوشد ارزش‌های به‌جای مانده از تاریخ قدیم ایران را با تاریخ اسلام/تشیع در هم بیامیزد (بهرام‌نژاد، ۱۳۹۷: ۲۴۴). بیجن نیز از همین زاویه به تاریخ نگریسته و کوشیده است تا با ترکیب و تلفیق اعتقاد به خدا و خاتم پیامبران و ائمه معصومین و شاهان صفوی جایگاه تاریخی - ملی رستم‌خان سردار را که قهرمانانه و سرسختانه از کیان شاه و مذهب و سرزمین ایران در برابر دشمنانش دفاع کرده، محور تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگری خود قرار دهد (بیجن، ۱۴۰۱: ۳-۴)، و بدین طریق نشان دهد که دانش تاریخ برای او تنها در درون چنین رابطه‌ای قابل درک و بیان است.

از نظر بیجن، دانش تاریخ جزو ضرورت‌های حیات انسانی است، زیرا تنها علمی است که به ما می‌آموزد که چگونه باید از حوادث و سرنوشت انسان‌های گذشته پند گرفت. در واقع، او فایده اصلی دانش تاریخ را در این می‌بیند که انسان با مطالعه احوال گذشتگان و تربیت یافتگان بنی‌نوع انسان که به حکم و لطف خداوند بر دیگران برتری یافته‌اند می‌تواند بر خیر و شر اعمال آنان آگاهی یابد، از سیرت‌های نیکوی آنان پیروی و از روش‌های ناپسندشان پرهیز کند و به عدل و انصاف روی آورد (بیجن، ۱۴۰۱: ۴-۶؛ بهرام‌نژاد، ۱۴۰۱: پانزده). با وجود این، بیجن تأثیرگذاری تاریخی را ویژگی همه انسان‌ها نمی‌بیند، بلکه آن را خاص انسان‌های برگزیده‌ای می‌داند که اعمالشان منشأ بسیاری از تغییرات و اتفاقات تاریخی بوده و تنها در پرتو نام آنان است که می‌توان به معارف تازه‌ای در زمان حال دست یافت. بر همین اساس، او مهم‌ترین نخبگان تأثیرگذار را در وجود شاه و سپهسالار مشاهده می‌کند و اعمال آنان را سرشار از چنان حکمت عملی می‌داند که نادیده‌انگاشتن آن می‌تواند حیات اجتماعی را گرفتار آفت و مصیبت سازد. از دید او، رستم‌خان از برگزیدگانی بود

که نسل وی و آیندگان می‌باید به احوال او بیندیشند و «محامد و مکارم و احسان‌مداری» اش را در زندگی به کار بندند (بیجن، ۱۴۰۱: ۷).

درواقع بیجن با طرح این نگاه تلاش کرده است تا دلایل توجهش به یکی از نوادر عصر صفوی، یعنی رستم‌خان، را که در حیات سیاسی، نظامی و اجتماعی ایران تأثیرگذار بوده بیان نماید. از این رو، می‌توان او را مدافع قهرمان‌گرایی و نخبه‌گرایی در تاریخ‌نویسی معرفی کرد و با بسیاری از مورخان که تحت تأثیر سنت تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی نخبگان را عنصر اصلی در شکل‌گیری حوادث تاریخی می‌دانند هم‌سو دانست. قهرمان و شخصیت مورد علاقه بیجن رستم‌خان است و هرچند در کتابش آشکارا به ابعاد و جنبه‌های علمی نظریه نخبه‌گرایی نظامی نپرداخته، اما سعی کرده تا با استفاده‌های متعدد از مفاهیم شاهنامه همچون «تہمتن ایران» و «تہمتن دوران» از آن دفاع کند (همان: ۷، ۳۸، ۴۳، ۹۴، ۱۳۴). از نظر او، بُعد پهلوانی قهرمان و وجه ظل‌اللهی پادشاه در یکدیگر قابل جمع هستند (نک. همان: ۱۸-۱۹، ۲۵-۲۶، ۱۵۱-۱۵۳)، زیرا قهرمان در خدمت پادشاه و در تعامل نزدیک با اوست. از این رو، تاریخ‌نویسی قهرمان‌گرایانه را بیرون از تاریخ شاهانه نمی‌بیند، بلکه تنها کنش آن دو نخبه است که مفهوم واقعی تاریخ را محقق می‌سازد و به تعبیر کارلایل تنها آنها مستحق رهبری جامعه هستند (کارلایل، ۱۳۶۷: ۴۰)، و غالباً از گمنامی به شهرت و عظمت می‌رسند (لوکن، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

اشاره به این نکته نیز ضروری است که بیجن در حفظ نسبت میان نخبه‌گرایی و عبرت‌گیری از وقایع، نگاه عام‌گرایانه‌ای به رخداد‌های تاریخی ندارد، بلکه از میان آگاهی‌های تاریخی‌ای که جمع‌آوری نموده حکایات و اتفاقات و، به تعبیر او، «کلمات دلپذیر»ی را گزینش کرده که می‌توانسته است هم به اثبات اهداف و درک تاریخی او و هم به اثربخشی آن در ذهن مخاطبان کتابش کمک کند (بیجن، ۱۴۰۱: ۸، ۲۳، ۸۵)، «تا زنگ‌زدای طالبان صورت انجمن حکایات و محفل روایات گردد» (همان: ۱۷). بیجن اهمیت این نوع وقایع خاص را «از برای قانون اهل جهان» معرفی می‌کند (همان: ۴۲) که انسان را از آن گریزی نیست، چراکه سعادت او را تضمین می‌کند. درواقع، بیجن با استفاده از این مضامین تصریح می‌کند که میان تاریخ عبرت‌مدار و اخلاق رابطه تنگاتنگی وجود دارد. او اخلاق‌مداری را از الزامات اصلی این علم می‌شناسد، و بر همین اساس، در انتخاب، ترتیب و تشریح وقایع تاریخی به نتایج اخلاقی آنها نیز توجه نشان داده است و با پرهیز از طرح مسائل بی‌معنی و زائد تلاش کرده تا جنبه‌های پنهان اخلاقی رویدادها را به مخاطب متذکر

شود. می‌توان گفت که در نگاه او هدف از علم تاریخ اخلاق‌آموزی است و همین خصوصیت است که تاریخ را مایه عبرت آدمیان می‌سازد. چنان‌که اگر بُعد اخلاق از علم تاریخ سلب شود فایده و ارزشمندی آن نیز از میان می‌رود (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۵-۲۶). یکی از روایت‌هایی که بیجن با چنین رویکردی بیان داشته و با دریافتی اخلاقی درمی‌آمیزد حادثه تهاجم اکراد کردستان به آذربایجان در سال ۱۰۳۳ق است. ساختار عبارات او در طرح چنین مقصودی حائز اهمیت است. بیجن در ابتدا در باب انتخاب رستم‌خان به سمت سردار آذربایجان از سوی شاه‌عباس تأکید می‌کند که وی در میان «اخلاص‌منشان و فاکیش» فردی بی‌نظیر و استثنایی بود. اقتدار او را در غلبه بر اکراد با رستم‌دستان هم‌سان می‌داند و از جهت سیاسی نتیجه می‌گیرد که این پیروزی سرآغاز پیشرفت رستم‌خان در حکومت صفوی بود، چنان‌که بعد از آن به منصب «دیوان‌اعلی» در آذربایجان منصوب شد. بیجن سپس از کارآمدی سیاسی - نظامی رستم‌خان در سال‌های حضورش در آن ولایت (۱۰۳۳-۱۰۳۶ق) به‌عنوان یک الگوی موفق اخلاقی در حکمرانی، نتیجه می‌گیرد که او «موافق عدل و انصاف رتق و فتق مهمات جزوی و کلی بوده کارسازی خلق‌الله می‌فرمودند، و علی‌الدوام بلکه صبح و شام در اندیشه تحصیل دعای خیر جهت ذات اقدس‌اعلی از خواص و عوام می‌بود، و امم خلائق از یمن معدلت آن خان عدالت‌شعار به فراغ بال به دعای دوام دولت قاهره اشتغال می‌نمودند» (بیجن، ۱۴۰۱: ۱۷-۱۹). بیجن گاه در نتیجه‌گیری‌های اخلاقی، از شعر استفاده می‌کند (مثلاً نک. همان: ۶-۷، ۳۴، ۷۰ و بعد) و این نشان می‌دهد که بر اهمیت تعلیمی آن در پندگیری از حوادث کاملاً آگاه بوده است (نک. رزمجو، ۱۳۷۴: ۷۷).

بیجن را نمی‌توان به‌عنوان مورّخ مورّخ سنت‌گرا در بیان تحلیل حوادث تاریخی یک دگراندیش معرفی کرد. او در محیط فکری و مذهبی عصر صفوی با تمایلات صوفیانه پرورش یافته بود و باورمندی او به تقدیر در این هر دو حوزه ریشه‌های عمیقی داشت. بیجن یک تاریخ‌نویس مؤمن خدامحور تقدیرگرا محسوب می‌شود که در جای‌جای کتابش از حکمت و لطف و مشیت الهی در سرنوشت حیات انسانی سخن به‌میان می‌آورد. در این نگرش عمومی، مورّخان سنت‌گرا اساساً در جستجوی کشف روابط علیّ میان پدیده‌ها برای رسیدن به واقعیت نیستند، بلکه ریشه همه پدیده‌ها را در مشیت و حکمت بالغه الهی می‌بینند (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸)، و از وقایع تاریخی درکی کاملاً فراتاریخی دارند (آقاجری، ۱۳۸۰: ۹۲)؛ به‌عبارت دیگر، مورّخ می‌کوشد که میان فعل انسان و ماوراءالطبیعه رابطه‌ای غیرقابل تفکیک و اجتناب‌ناپذیر ایجاد کند (آرام، ۱۳۸۶: ۲۶۶). در این

تفسیر قضا و قدری، انسان در یک سرنوشت از پیش تعیین‌شده‌ای زندگی می‌کند که در تغییر آن نقشی ندارد؛ او هرچند که صاحب اراده و اختیار در عمل است، اما این اراده نمی‌تواند در علت غایی حقیقی، یعنی تقدیر الهی، خلل و تغییری به وجود آورد (لطف‌آبادی، ۱۴۰۰: ۲۴۰). بیجن در زمانه‌ای می‌زیست که به لحاظ معرفتی شدیداً متأثر از مباحث مکتب اخباری بود که در آن، تقدیرگرایی اهمیت خاصی داشت. بیجن که در مقام مورّخ، مشیت را تنها دلیل منطقی در تبیین رویدادها می‌شناسد، از همان آغاز کتابش به این موضوع توجه نشان داده و ظهور و سقوط حکومت‌ها و پادشاهان را ناشی از «حکمت بالغه الهی» می‌داند (بیجن، ۱۴۰۱: ۳). او تمامی اتفاقات زندگی شاه‌صفی و رستم‌خان را از تولد تا مرگ با همین نگاه تشریح نموده، و با تکیه بر اصطلاحاتی چون «به تقدیر ملک مَنان»، «به تقدیر قادر لایزال»، «به تقدیر خالق قادر»، «به تقدیر ملک سبحان»، «قضای آسمانی»، «توفیق خالق انس و جان» (نک. همان: ۳۰، ۳۳، ۶۹، ۷۴، ۱۳۹، ۱۴۱ و...)، و همچنین با بیان عباراتی مانند «در هر مرتبه جمعی کثیر و برخی غفیر هدف سهام قضا و حسام تقدیر گشتند»، «و آن حضرت از کارخانه تقدیر ذوالجلال لباس صحت و عافیت پوشیدند»، «هر چند تدبیرها در معالجه آن آفتاب اوج بسالت که در تاب حرارت افتاده بود می‌نمودند موافق تقدیر نیامد» (همان: ۴۰، ۱۳۶-۱۳۷) و به کمک تعبیری از فرامین شاهی، مانند «فرمان قضاجریان به نفاذ پیوست»، «فرمان قضا مضاعف صدور یافت»، و «کارفرمایان قضا و قدر» (همان: ۴۳، ۶۰، ۱۴۲) به شکلی گسترده دیدگاه خود را نسبت به اهمیت تقدیر در رویدادهای تاریخی نمایان ساخته است.

۴. جایگاه روش در تاریخ‌نگاری بیجن

میان اندیشه و روش بیان و تدوین آن در علوم رابطه‌ای ناگسستنی وجود دارد. توجه به بینش یک مؤلف به‌تنهایی برای درک واقعیت‌ها کافی نیست، بلکه شناخت قواعد و ابزارهای آن و تولید اثرش به‌کار می‌گیرد نیز اهمیت دارد. کاربرد روش در عرضه یک متن علمی غالباً با این هدف صورت می‌گیرد که بتواند ذهن مخاطب را به سمت حقیقت هدایت کند و مجهولی را معلوم سازد (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۴). اهتمام مورّخان در علم تاریخ از دیرباز تابع این ضابطه نبوده، بلکه همواره برای تشریح رویدادهای تاریخی در چارچوب یک نظم علمی، به ابداع و استفاده از روش‌ها نیز می‌اندیشیده‌اند. تکامل علم تاریخ در فرهنگ ایرانی - اسلامی با تکیه بر شیوه‌های

مختلف بر پایه همین نگرش قابل تحلیل است (نک. روزنتال، ۱۳۶۶: ۶۱-۱۱۷) که با نشیب و فرازهایی تا دوران مشروطه دوام یافت؛ مورخان با استفاده از روش‌های متعددِ روایی، نقالی و انتقادی در ایجاد و گسترش انواع تاریخ‌نگاری‌ها تلاش نمودند (آینه‌وند، ۱۳۷۷: ۱۳۵/۱-۱۳۶). دوران صفوی وارثِ چنین فرهنگ تاریخی است و مورخان آن روزگار بدون آن‌که نوآورانه به این موضوع اندیشیده باشند، تحت‌تأثیر یکی از روش‌های یادشده و یا التقاطی از آنها کوشیده‌اند تا اثری منسجم در شناساندن واقعیت‌های تاریخی زمان خود عرضه کنند. بیجن یکی از این تاریخ‌نویسان است که در دهه‌های پایانی حکومت صفوی تاریخ رستم‌خان را نگاشت. او همان‌طور که آشکارا درباره اندیشه‌های تاریخی خود سخنی به میان نمی‌آورد، درخصوص روش‌ها و ابزارهای تاریخ‌نویسی خود نیز به تصریح بحث نمی‌کند، گرچه می‌توان از رهگذر اشاراتی که در دیباچه کتابش و در تنظیم و ترتیب محتوای آن به‌کار گرفته، روش او را در تاریخ‌نگاری ترسیم کرد.

۴-۱. ویژگی‌های روش تاریخ‌نویسی بیجن

تاریخ رستم‌خان نمونه‌ای از تک‌نگاری‌های عصر صفوی حول محور یک چهره نظامی و برکشیده به مقام سپهسالاری از مرتبه غلامی گرجی تبار است. بیجن این کتاب را در آخرین سال سلطنت شاه‌سلیمان، نه بر اساس علائق شخصی خود، بلکه به فرمان نبیره رستم‌خان، سپهسالار آن پادشاه نوشته است؛ یعنی کسی که با شخصیت تاریخی کتاب نسبت خونی داشته و نیای بزرگ او به‌شمار می‌آمده است (بهرام‌نژاد، ۱۴۰۱: شانزده). بنابراین اثر مذکور بخشی از تاریخ یک خانواده گرجی است که در عهد صفوی پیشرفت نموده و احتمالاً بیجن در خدمت آنها بوده و با اشتیاق در انجام خواسته نبیره رستم‌خان اهتمام ورزیده است. او در این کتاب به‌وضوح نشان داده که مدافع تاریخ‌نگاری نظامی است، با تأکید بر این باور که شخصیت‌های نظامی رکن اصلی وقایع تاریخی را تشکیل می‌دهند. آنها «ارباب نظام» اند و اقتدا به سیره و سلوک درست زندگانی آنان خیر و سعادت آدمی را تضمین می‌نماید (بیجن، ۱۴۰۱: ۵-۷)، بنابراین، به غیر از رویدادهای نظامی، دیگر موضوعات تاریخی در اثر او اهمیت چندانی نیافته‌اند.

گرایش خاص بیجن به نخبه‌گرایی در تاریخ نظامی این فکر را القاء می‌کند که اثرش از حیث روش تاریخ‌نویسی می‌باید حاوی نوآوری‌های تازه‌ای هم باشد. اما بررسی‌های درون‌متنی عملاً چنین برداشتی را تأیید نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد که بیجن متأثر از روش‌های شناخته‌شده در تاریخ‌نویسی سنتی است و متفاوت از دیگران هم نمی‌اندیشیده است. با وجود این، او در پردازش

قهرمانی‌های رستم‌خان کوشیده است تا متکی بر روش واحدی هم نباشد، بلکه برای اهمیت‌دادن به کار خود روایت، حکایت و نقد را به‌عنوان اضلاع روش خود در کنار هم قرار داده و به اقتضای ماهیت هر موضوع و حادثه، یکی را انتخاب می‌کند و از این طریق، به‌کار خود امتیاز خاصی بخشیده است. او داده‌های این کار را با استناد به برخی از متون تاریخی در ایران و گرجستان، مصاحبه با برادران و نزدیکان و دوستان رستم‌خان و آنچه که در میان مردم مشهور و رایج بوده جمع‌آوری کرده و با قیاس و تخمین کوشیده است تا تصویر دقیقی از رستم‌خان ترسیم کند (همان: ۷-۱۰، ۱۳، ۶۰، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۵۳). بنابراین، اثر بیجن هیچ شباهتی با آثار حماسی مبالغه‌آمیز ندارد. او هرگز تلاش نکرده است تا با طرح داستان‌های ساختگی و موهوم، از رستم‌خان اسطوره‌ای غیرواقعی بسازد. ساختار کتاب دقیقاً بر پایه‌ی یک سیر عقلانی از بدو تولد تا مرگ رستم‌خان با طرح گفتارهای حقیقی سامان یافته‌اند. او در روش روایی بیشتر جملاتش را با مضمون این عبارت «بر ضمیر منیر ارباب هوش و خرد مخفی و پوشیده نماناد...» (همان: ۹، ۴۱، ۱۲۷) آغاز می‌کند، و گاه به‌صراحت راویان خبر را معرفی می‌کند که یکی از بارزترین آنها میرزا حاتم‌بیگ است (مثلاً نک. همان: ۲۰، ۳۲، ۴۸، ۷۹، ۹۶، ۱۲۵، ۱۵۴؛ نیز نک. بهرام‌نژاد، ۱۴۰۱: چهارده).

در روش داستانی و نقلی نیز بیجن به دو شیوه عمل کرده است. گاه به‌شکلی محدود با هدف نتیجه‌گیری‌های تاریخی، داستانی از زندگی رستم‌خان را نقل می‌کند، مانند داستان حمله‌ی دزدان و غارت اموال خانوادگی او که در سنین کودکی‌اش اتفاق افتاده است (نک. بیجن، ۱۴۰۱: ۱۵-۱۶)، و یا داستانی که به بیان مهارت رستم‌خان در تیراندازی و شکار اختصاص داده است (همان: ۱۵۴-۱۵۵). شیوه‌ی دوم در استفاده از روش روایی - نقلی عموماً در تشریح صحنه‌های جنگ رستم‌خان با ترکان عثمانی و اکراد به‌ویژه در مناطق وان، هرسین، حله و ایروان با انگیزه‌ی نشان‌دادن هوشمندی در فرماندهی، شجاعت در جنگ، توانمندی در استفاده از سلاح، بی‌رحمی در کشتن و غلبه بر دشمن همراه با ترحم نسبت به اسیران، کاربرد یافته است. به‌علاوه، با استفاده از قابلیت‌های ادبی خود کوشیده است از شخصیت رستم‌خان در ذهن مخاطبانش قهرمان بسازد (همان: ۱۷، ۳۶، ۴۲، ۹۶؛ بهرام‌نژاد، ۱۴۰۰: ۱-۲۴). روش انتقادی نیز با هدف علت‌شناسی و داوری معقول درباره‌ی حوادث صورت گرفته که گرچه در قلم بیجن چندان شایع نیست، اما گاه با چنین نگرشی هم به ارزیابی برخی وقایع پرداخته است. او برای آن‌که بر اهمیت نسبت میان رویدادها و عقل تأکید کند گاه از تعابیر مشابهی چون «عقل کامل و فکر صایب»، «عقلای دهر و خردگزیان»،

«مدبران و عقلای کارگزیده»، «در خواطر اذکیا و ضمائر عقلا» و «عقلای دهر و صاحب‌حشتمان» بهره می‌گیرد (بیجن، ۱۴۰۱: ۲۵، ۳۳، ۴۱، ۵۰)، و گاه از امثال عربی که معیار سنجش را عقل می‌شناسد، چون «العاقل یکفیه الاشارة الحاصل» (همان: ۸۶)؛ و یا در جایی که با تردید مواجه می‌شود و نمی‌تواند نظر قطعی بدهد به عبارت «العلم عند الله» استناد می‌کند (همان: ۱۶، ۱۵۳). از جمله حوادثی که بیجن با نگاه انتقادی مورد توجه قرار داده شورش و تهاجمات اکراد در نواحی مرزی شمال غربی ایران است. او در پرداختن به این موضوع علت اصلی شورش مداوم اکراد در نواحی وان و همکاری آنان با ترکان عثمانی علیه دولت صفوی را «بدنهاد»ی آنها می‌داند (همان: ۱۷، ۷۹، ۸۹)، همان چیزی که اسکندر بیگ منشی از آن به «عادت ذمیمه» اکراد تعبیر کرده است (منشی، ۱۳۷۷/۱: ۱۰۸۷). همچنین، بیجن عامل اصلی شکست سپاه صفوی در سال ۱۰۳۹ق مقابل عثمانی‌ها در ناحیه مریوان را که منجر به کشته‌شدن بیش از هزار نفر شد، ناشی از «وفور غرور» زینل‌خان شاملو سپهسالار صفوی می‌داند؛ همین غرور و «تندی مزاج و زیاده‌روی» در گفتن سخنان بیهوده و رفتار ناصوفیانه‌اش مقابل شاه‌صفی نیز سبب قتل وی گردید (بیجن، ۱۴۰۱: ۲۸-۲۹، ۳۴-۳۵). رویکرد تحلیلی بیجن در ماجرای قتل رستم‌خان در سال ۱۰۵۳ق از عمق بیشتری برخوردار است. صفحات پایانی کتاب او بیانگر صحنه رقابتی است که میان میرزاتقی وزیر اعظم و رستم‌خان سپهسالار شکل گرفت. او هر کدام از آنها را با صفات اخلاقی متفاوتی به تصویر می‌کشد؛ اولی انسانی مغرور، «فریفته و سواس شیطان و نفس سرکش» است، و دیگری «شیر بیشه جلادت و نهنگ بحر همت و سخاوت» و در «حسن سلوک و خوبی صورت... در میان طوایف قزلباش طاق» و در حسن خدمت و اخلاص و صوفی‌گری بی‌نظیر بود (همان: ۲۴). بیجن عامل اصلی قتل رستم‌خان را خودخواهی میرزاتقی معرفی می‌کند، زیرا او از نفوذ رستم‌خان در میان سپاهیان و درباریان آگاهی داشت، و لذا بلافاصله پس از تاج‌گذاری شاه‌عباس دوم و پیش از آن‌که رستم‌خان از نیشابور به اصفهان سفر کند او را به خیانت علیه شاه متهم ساخت و عاقبت شاه را فریب داد تا فرمان قتل وی را صادر کند (همان: ۱۴۹-۱۵۱).

۲-۴. ویژگی‌های سبک ادبی کتاب بیجن

تاریخ رستم‌خان از حیث ادبی شاهکار جدیدی محسوب نمی‌شود، زیرا نویسنده آن کاملاً از سنت‌های ادبی رایج در روزگار صفوی تبعیت کرده است (بهرام‌نژاد، ۱۴۰۱: هفده). سنت‌هایی که

از دوران تیموری باقی مانده بود، و تحت تأثیر مباحث فکری و سیاسی صفویان، با مفاهیم تازه‌ای درآمیخت، و بدین طریق صورت جدیدی به خود گرفت که از آن می‌توان به سبک ادبی صفوی یاد کرد (نک. صفا، ۱۳۷۸: ۵۷۴/۵/۱-۵۳۰؛ Yar-Shater, 1974: 7/217-270؛ بهرام‌نژاد، ۱۳۹۷: ۲۴۳-۲۴۴). بیجن به وضوح نشان داده که با فنون آن ادبیات آشناست. او تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از این آشنایی، داستان زندگی قهرمان کتابش را به زیباترین شکل بیان کند. او گاه روایت‌های تاریخی را در نثری ساده و روان بیان کرده، و گاه آن را به تکلف و تصنع آراسته است و از ترکیب آنها، متن بینابینی را خلق کرده است. با این حال، در استفاده از این روش متوازن عمل نکرده، بلکه گاه سادگی را بر پیچیدگی نثر ترجیح داده است. نثر متکلف او عموماً در مقدمه و سطور نخستین هر موضوع، تعریف شخصیت پادشاه و سپهسالار، و شرح آغاز سال و بهار طبیعت و یا هنگام صف‌آرایی سپاهیان در میدان جنگ مشاهده می‌شود، و سادگی نثر نیز بیشتر در تشریح رویدادهای تاریخی مشهود است. در مجموع، بیجن این روش را برای پسند عامه برنگزیده، بلکه «فصحای تحریر و بلغای صافی‌ضمیر، ارباب فضل و هنر و هنرمندان بلاغت‌گستر» را منظور داشته است (بیجن، ۱۴۰۱: ۵). بر این اساس، او به شیوهٔ اغلب تاریخ‌نگاران مسلمان عمل کرده که برای نمایش استعداد ادبی خود به حوزه لغت، بیان و بدیع توجه ویژه‌ای نشان می‌دهند (شکوری، ۱۳۸۰: ۷۹).

توجه او به آیات قرآنی، احادیث نبوی و شیعی، امثال و عبارات‌های دعایی و استفاده از اشعار فارسی در تشریح برخی از رویدادهای تاریخی مبین آن است که نه تنها تا درجاتی میزان تسلطش را بر دانش دینی و معلومات شعری نمایان ساخته، بلکه نشان داده که در حفظ پیوستگی نثر تاریخ‌نویسی با آن شاخصه‌ها با پیشینیان خود هم‌سو بوده است. او جمعاً از بیست‌ونه آیه که غالباً بر مشیت الهی تأکید دارند، و شش حدیث در فضیلت مقام امام علی (ع)، و بیست‌ونه تمثیل و ادعیه عربی، و هفتادوشش بیت فارسی منسوب به شاعران بنامی چون فردوسی، نظامی گنجوی و ابوالمفاخر رازی مکرراً سود جسته است (بهرام‌نژاد، ۱۴۰۱: پنجاه‌وشش). این اشعار دارای مضامین مختلفی چون حماسه، شادی، اندوه، غضب، رحمت، عدالت و محبت با بار تعلیمی و تربیتی هستند (برای نمونه نک. بیجن، ۱۴۰۱: ۴، ۶، ۷۵، ۱۴۵، ۱۵۱).

وجه ادبی بیجن در تاریخ‌نویسی از همان مشی فکری و سیاسی‌اش که با تاریخ‌نگاری سنتی هم‌سویی دارد سخت تأثیر پذیرفته است: سنتی که در آن، نخبگان نظامی از جایگاه والایی در

جامعه برخوردار هستند. از این رو، در همه جای کتاب، منزلت رستم خان را با استفاده از فعل جمع رعایت کرده است. از سوی دیگر، در سراسر کتاب نوعی دوگانگی و تقابل نیز مشهود است: دوگانگی ای که نموداریک جدال مستمر میان دو گروه قهرمان و ضدقهرمان است. از نظر او رستم خان یک قهرمان ایده آل است و لذا، مؤلف تحت تأثیر رفتار و کنش تاریخی او القاب و الفاظ و صفات و استعارات مثبت متعددی را به کار می گیرد، مانند: «سپهدار نامدار و امیر جلادت شعار، خان عالی شأن ذوی الاقتدار، نواب مستطاب معلی القاب عیسوی انتساب، عدالت و معدلت اطوار، شجاعت و بسالت شعار...، نصف و مودت آثار، آن شیرافکن بیشه هیجا، و صف شکن سپاه اعدا، برق خرمن حیات سپاه عثمانی، و آبروی لشکر ظفر اثر ایرانی»، «خان مغفرت نشان»، «خان جلادت نشان»، «سپهدار ایران» و «سپهدار لشکرکش»، «شیردل و خان دشمن گسل» (بیجن، ۱۴۰۱: ۷، ۴۰، ۴۸، ۱۵۱). در مقابل، دشمنان رستم خان را که در عین حال خصم دولت و پادشاه صفوی و سرزمین ایران هستند با استفاده از الفاظ و صفات و استعارات مختلفی سرزنش می کند؛ چنان که اکراد شورشی را گاه «گروه بی مقدار»، «گروه کریه منظر»، «اهل شر و فساد»، «سپاه گمراه»، «گروه ناکس» و... نام می برد و یا ترکان عثمانی را «رومیان عفریت منظر»، «گروه بد اختر» «جنود شقاوت اثر»، «عثمانیان او باش»، «عثمانیان بد بنیان»، «قوم تبه روزگار» و «جنود شقاوت ورود روم» می نامد (همان: ۱۷-۲۱، ۲۶، ۴۳، ۴۵، ۷۳). بیجن در شرح جنگ های رستم خان با ترکان عثمانی که غالباً به فتح و پیروزی خان گرجی انجامیده به دقیق ترین شکل ادبیات قهرمان و ضدقهرمان را به تصویر کشیده است (نک. همان: ۴۲-۴۹، ۶۹-۸۱، ۹۹-۱۰۹). در ادبیات تاریخ نگارانه او از جمله کسانی که در برابر رستم خان به عنوان عنصر ضدقهرمان معرفی شده و با صفات مذموم وصف شده اند می توان از شیر بیگ کرد یاد کرد. بیجن از او در یک جا به «روباه صفت» و «بدکار» نام می برد (همان: ۴۰)؛ یا داودخان را - که در گرجستان شوریده بود و رستم خان مأمور سرکوب کردن او شده بود - «داود مردود» و «بدباطن» می نامد (همان: ۶۱، ۷۱)؛ یا صفی قلی بیگ یوزباشی را انسان جاهلی معرفی می کند که با تکبر و هرزه گویی می کوشید میان رستم خان و قزلباشان در مقابله با عثمانی در ناحیه وان فساد ایجاد کند (همان: ۷۹-۸۰). بیجن زیباترین شکل این تقابل را در صفحات پایانی کتابش که به اواخر غم انگیز عمر رستم خان اختصاص یافته به نمایش گذاشته است. گویی تمام صفحات کتابش را برای بیان این مهم نظم بخشیده تا نشان دهد ضدقهرمانانی چون میرزاتقی وزیر که سرسلسله «ارباب حقد و فساد» بودند،

تاب دیدن «سروی که در ریاض دولت علم شده» و «شیر بیشه جلاذت و نهنگ بحر همت و سخاوت» بوده را نداشتند و، به تعبیر بیجن، خودخواهانه «به غیر از خود دیگری را صاحب وجود و در امر دولت شریک» نمی‌دانستند. لذا میرزاتقی که فریفته وساوس شیطانی بود کمر همت به نابودی آن قهرمان بست و او را به اتهامات واهی از چشمان پادشاه انداخت و به قتل وی ترغیب کرد. بیجن که سخت متأثر از این واقعه است برای آرامش خیال خود راهی جز این نمی‌بیند که در پایان کتابش، این رویداد تلخ و دردناک را ناشی از «شیوه ناستوده روزگار غدار و گردش چرخ کج رفتار» تفسیر کند (همان: ۱۴۹-۱۵۱).

نتیجه

بیجن در سال‌های پایانی حکومت صفوی که با صلح و آرامش سیاسی و نظامی همراه بود می‌زیست. توجه او به زندگی یکی از چهره‌های نظامی صفوی به نام رستم‌خان که در دوران شاه‌عباس و شاه‌صفی درخشیده بود به نظر می‌رسد ناشی از علائق جدیدی بوده است که جامعه زمان وی به دانستن شرح حال این نوع رجال تمایل نشان می‌داده‌اند. بر همین اساس، او در پاسخ به این خواسته، با تکیه بر معلومات حرفه‌ای خود در تاریخ صفوی‌خوانی، تاریخ رستم‌خان سپهسالار را نوشته است. بیجن هرچند که در این حوزه از تاریخ‌نگاری فاقد یک بینش نظری قوی و نظام‌یافته است، اما تحت‌تأثیر یک بینش عملی و تجربه تلاش کرده تا داده‌ها و شناخته‌های تاریخی‌اش را رنگ و لعابی قهرمان‌گرایانه بدهد تا بتواند شخصیت محبوبش یعنی رستم‌خان را در شکل دقیقی به تصویر کشد. او در این کار کاملاً واقع‌گرایانه عمل کرده و کوشش نموده است تا با تکیه بر مستندات مختلفی دور از خیال‌پردازی‌ها اثری علمی خلق کند تا بتواند به دقیق‌ترین شکل چهره تاریخی رستم‌خان را تصویر کند. توجه و تمرکز بیجن بر شخصیت‌پردازی یک غلام و سپهسالار گرجی و نه امیری قزلباش، نه تنها بر علائق گرجی‌تباری احتمالی او دلالت دارد، بلکه به غالب بودن نام این دست از رجال در فرهنگ اجتماعی آن دوران نیز گواهی می‌دهد. بیجن بسیار متأثر از فرهنگ ایرانی و اسلامی - شیعی بود و با الهام از آنها، آن غلام گرجی را در قامت شخصیت رستم شاهنامه ارج و منزلت بخشیده است.

منابع

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶). اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی. تهران: امیرکبیر.
- آقاجری، هاشم؛ غلامحسین زرگری‌نژاد و عطاءالله حسینی (۱۳۸۰). گفتگو در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی. به‌کوشش حسن حضرتی. تهران: نقش جهان.
- آیین‌هوند، صادق (۱۳۷۷). علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بهرام‌نژاد، محسن (۱۳۹۷). تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه (با تأکید بر هویت فرهنگی). تهران: سمت.
- _____ (۱۴۰۰). «تحلیلی بر نقش رستم‌خان گرجی در جنگ‌های ایران و عثمانی: وان، هرسین، حله و ایروان (۱۰۴۵-۱۰۱۲ق)». مطالعات تاریخی جنگ، دوره پنجم، ش ۳ (پیاپی: ۱۷): ۱-۲۴.
- بهرام‌نژاد، محسن (۱۴۰۱). مقدمه ← بیجن تاریخ صفوی‌خوان.
- بیجن تاریخ صفوی‌خوان (۱۴۰۱). تاریخ رستم‌خان سپهسالار گرجی (درگذشته ۱۰۵۳ق). مقدمه و تصحیح محسن بهرام‌نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۰). تاریخ‌نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ. شیراز: نوید شیراز.
- جملی‌کاری، جووانی فرانچسکو (۱۳۴۸). سفرنامه. ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۴). انواع ادبی. مشهد: آستان قدس.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). تاریخ در ترازو. تهران: امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- سانسون، مارتین (۱۳۷۷). سفرنامه (وضع کشور ایران در عهد شاه‌سلیمان صفوی). ترجمه محمد مهریار. اصفهان: گلها.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان فارسی، ج ۵. تهران: فردوس.

- کارلایل، توماس (۱۳۶۷). قهرمان‌پرستی و قهرمانی در تاریخ. تهران: نشر علمی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). سفرنامه. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.
- لطف‌آبادی، محسن (۱۴۰۰). «تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳ق)». تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، س ۳۱، ش ۲۷ [پیاپی: ۱۱۲]: ۲۳۵-۲۵۹.
- لوکن، ا. ل. (۱۳۶۹). کارلایل. ترجمه ابوتراب سهراب. تهران: علمی و فرهنگی.
- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۸). «اصول و مبانی سرگذشت‌نگاری: ملاحظاتی درباره روش‌شناسی زندگی‌نامه‌نویسی». تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، س ۱۹، ش ۳، [پیاپی: ۸۰]: ۱۴۱-۱۶۵.
- منشی، اسکندربیک (۱۳۷۷). تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳. تصحیح محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۷). فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری. تهران: طرح نو.
- Rota, Giorgio (1998). "Three Little-Known Persian Sources of Seventeenth Century", *Iranian Studies*, Vol. 31, No. 2: 159-176.
- ----- (2009). *La Vita E I Tempi Di Rostam Khan* (Edizione E Traduzione Italiana Del MS. British Library Add 7,655). Wien: OAW.
- Yar-Shater, Ehsan (1974). "Safavid Literature: progress or decline", *Iranian Studies*, Vol. 7: 217-270.